

پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴
ص. ۵۵۶-۵۴۳

رویکردی نو در بازتعریف جغرافیای سیاسی

مراد کاویانی‌راد* - گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی دانشگاه خوارزمی

پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۰۷/۲۱ تأیید نهایی: ۱۳۹۳/۰۴/۰۸

چکیده

فهم جغرافیای سیاسی، مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا و سیاست است. از زمان طرح دانش‌واژه جغرافیای سیاسی، از این علم تعاریف و تفاسیر مختلفی ارائه شده است که اغلب آن‌ها تابع پارادایم حاکم و تخصص مفسران بوده‌اند. تفاسیر جدید نیز متأثر از مکتب فضا، به گزاره «جغرافیای سیاسی به مطالعه کنش متقابل فضا و سیاست می‌پردازد» بسنده کرده‌اند. پرسش‌ویاسخ‌ها در جامعه دانشگاهی ایران نیز گویای آن است که این گزاره، به حد کافی قابل درک نبوده است. از این‌رو، ارائه تعریفی علمی و کاربردی برای حوزه‌های پژوهشی و دانشگاهی، ضرورتی گریزناپذیر است. پژوهش حاضر با ماهیتی بنیادی و روش تفسیری-تحلیلی، بر آن است که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در چارچوب فهم جغرافیا و امر سیاسی، تعریفی نو از جغرافیای سیاسی به دست دهد تا قلمروهای معرفتی جغرافیای سیاسی بازشناخته شوند و از ورود پژوهشگر به مرزهای رشته‌های دیگر جلوگیری شود. نتایج نشان می‌دهد قلمرو، مفهومی بیش از یک ظرف فضایی دارد، بازتابی از اقتدار، قدرت و کنترل انسان به شمار می‌آید و مسائل مربوط به قلمرو و قلمروخواهی، بن‌مایه مسائل جغرافیایی سیاسی است. براساس چنین ویژگی‌هایی، جغرافیای سیاسی، علمی است که ابعاد سیاسی فضای جغرافیایی را در قالب کنش متقابل مناسبات قدرت (در ابعاد همزیستی، هموردی، تنش، کشمکش و جنگ) با قلمرو (فضا و سرزمین) و قلمرومندی (قلمروخواهی، قلمروسازی و قلمروداری) انسان مطالعه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: امر سیاسی، جغرافیای سیاسی، قلمرو، قلمرومندی، مناسبات قدرت.

مقدمه

فهم جغرافیای سیاسی، مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا (فضا) و سیاست (قدرت) یا تعامل بن‌مایه‌های جغرافیایی مانند فضا، مکان و قلمرو با امور مربوط به سیاست، قدرت و سیاستگذاری است (استوری، ۲۰۰۹: ۲۴۳-۲۵۳). از زمان طرح دانش‌واژه جغرافیای سیاسی در دهه ۱۷۵۰ از سوی امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۲۴) فیلسوف نامدار آلمانی و روبرت ژاک تورگو^۱ (۱۷۲۷-۱۷۸۱) فیلسوف فرانسوی و نگارش کتابی به‌همین عنوان به‌دست فردریچ راتزل^۲ (۱۸۴۴-۱۹۰۴)، از این علم، تعاریف و تفاسیر مختلفی شده است که به‌طور عمده تابع پارادایم حاکم (جبرگرایی، کورولوژی و...) و تخصص مفسران بوده‌اند. تفاسیر جدید نیز متأثر از مکتب فضا، به‌گزاره «جغرافیای سیاسی به مطالعه کنش متقابل فضا و سیاست می‌پردازد»، بسنده کرده‌اند. پرسش و پاسخ‌ها در جامعه دانشگاهی ایران نیز گویای آن است که این گزاره، به‌حد کافی قابلیت درک را حتی برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی نداشته است. از این‌رو، ارائه تعریفی علمی و کاربردی برای حوزه‌های پژوهشی و دانشگاهی، ضرورتی گریزناپذیر است. پژوهش حاضر با ماهیتی بنیادی و روش تفسیری-تحلیلی بر آن است که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، در چارچوب فهم جغرافیا و امر سیاسی، تعریفی نو از جغرافیای سیاسی به‌دست دهد که از رهگذر آن، قلمروهای معرفتی جغرافیای سیاسی بازشناخته شوند و از ورود پژوهشگر به مرزهای رشته‌های دیگر جلوگیری شود.

ادبیات نظری

امر سیاسی

درک مفهوم امر سیاسی، بنیاد شناخت و پژوهش در رشته‌ها و گرایش‌هایی است که پسوند و ویژگی «سیاسی» دارند. برخلاف برداشت معمول، ویژگی سیاسی فقط در پیوند با رفتار حکومت نیست؛ بلکه حوزه‌های مختلفی را شامل می‌شود. از این‌رو، امکان بررسی ابعاد مختلف رفتار سیاسی فراهم می‌شود. در تعریف‌هایی عام از سیاست، پنج نمود کلی در قالب گزاره‌های خیر و مصلحت عمومی (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۱۱)، هنر حکومت‌کردن (استهيوود، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۸)، امر عمومی (بالاندیه، ۱۳۷۴: ۳۳-۴۹)، سازش و اجماع (کلود، ۱۳۸۲: ۱۷-۵۷) و قدرت (هابز، ۱۳۸۰) آمده است؛ نمودهایی که به‌نوعی ناظر بر ابعاد مختلف امر سیاسی هستند. با این‌حال، وجه تمایز آن‌ها با امور اجتماعی، فرهنگی و خصوصی، کمتر مطرح بوده است؛ برای نمونه، سیاست به‌مثابه قدرت، ابعادی اجتماعی و سیاسی دارد. سازش و اجماع اموری اجتماعی به‌شمار می‌روند و امور عمومی نیز گام‌نهادن در حوزه اجتماعی است. تنها در این تعریف، حکومت به‌طور مشخص در حوزه امر سیاسی قرار می‌گیرد که آن نیز تمام عرصه امر سیاسی را پوشش نمی‌دهد. به‌نظر می‌رسد کنارهم‌نهادن این چهار ویژگی، معنای رساتری از امر سیاسی به‌دست دهد:

۱. امر سیاسی، حوزه تعیین، حفظ و اصلاح قواعد کلی زندگی اجتماعی و سیاسی است. حوزه‌ای که در شکل‌گیری آن، حوزه‌های اجتماعی نیز نقش می‌آفرینند، اما دستیابی به ساختار اساسی و کلی درباره زیست سیاسی، بیش از همه امر سیاسی است.

۲. امر سیاسی ناظر بر مدیریت عرصه عمومی است. سامان‌دهی عرصه عمومی و سیاستگذاری در این‌باره، در حوزه مباحث سیاسی قرار دارد که هرچند حوزه‌های اجتماعی نیز در آن اثرگذارند، اما عرصه کلان عمومی فراتر از روندهای اجتماعی، در حوزه امر سیاسی قرار می‌گیرد؛ برای نمونه، روند پیش روی نهادهای اجتماعی مانند خانواده، امری اجتماعی است، اما اینکه چگونه این روندها با نهادهای مختلف قابل مدیریت و هدایت‌اند، امر عمومی و سیاسی است یا کارویژه‌های «سازگاری و اتحاد» از امور عمومی جامعه به‌شمار می‌روند. همچنین، جستار امور اقتصادی و راهکاری برای مشکل‌های اقتصادی جامعه، کانون امور عمومی است که به‌طور عمده در حوزه امر سیاسی قرار می‌گیرد.

1. Anne Robert Jacques Turgot
2. Fredrich Ratzel

۳. خشونت، اختلاف اجتماعی و شیوه‌های حل اختلاف، در قلمروی امر سیاسی است. در امور اجتماعی و امور عمومی، اختلاف، پدیده‌ای طبیعی و برخاسته از طبیعت انسان‌ها، حتی پیش از پیدایش جامعه و تأسیس حکومت است و بدین ترتیب، وجود اختلاف و کشمکش اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو، مدیریت و حل اختلاف‌ها و کشمکش‌ها، از امور سیاسی جامعه به‌شمار می‌روند.

۴. حوزه قدرت سیاسی و حوزه قلمروی حکومت، بالاترین مرجع مشروع اعمال قدرت در درون و بیرون کشور است. در این حالت، اعمال قانون و نظم در داخل و پاسداری از ساخت سیاسی در برابر تهاجم خارجی، امری سیاسی است (غریبانی زندی، ۱۳۹۲: ۲۳۱). در دوره مدرن، تأکید و تمرکز بر سرزمین، حفظ قلمروی کشور (یکپارچگی سرزمینی) و توجه به ساخته‌ها و خواسته‌های ساکنان آن، امر سیاسی را در پیوندی استوار با جغرافیای سیاسی قرار داده است. قلمرو و مفاهیم وابسته به آن، بنیادی‌ترین واژه‌ها در حوزه جغرافیای سیاسی به‌شمار می‌روند که در ادامه تشریح می‌شوند.

قلمرو^۱

واژه قلمرو، ترکیبی از اسم (قلم) و امر (رو)، اسم مکان به‌معنای محل روان بودن قلم کسی و قلمرو به‌معنای ملک مطیع است (لغتنامه دهخدا، ۱۳۹۲) و در عرف، محدوده مالکیت و حاکمیت یک واحد اکولوژیک بر گستره‌ای جغرافیایی در شکل زمین و منابع مادی آن است (استوری، ۲۰۰۹: ۳). از این‌رو، واژه قلمرو ناظر بر فضای محدودشده‌ای است که افراد و گروه‌ها، از آن به‌عنوان محدوده اختصاصی استفاده و از آن دفاع می‌کنند. در حوزه رفتار انسان اجتماعی، قلمرو بخشی از سطح زمین است که گروهی ویژه یا موجودیتی سیاسی، مدعی مالکیت و حاکمیت آن است. براین‌اساس، قلمرو نشان‌دهنده اعمال قدرت بر فضا است که در عالی‌ترین سطح در قالب کشور-ملت‌ها سر برآورده‌اند. امروزه قلمرو، گستره فضایی قدرت یک کشور و منابع مادی تأمین‌کننده این قدرت است. مسائل مربوط به درک مفهوم قلمرو و نقش آن در مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به مفهوم عام آن، مورد توجه جغرافیدانان بوده است؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن، حقوق مالکیت، اعمال و به‌طریقی، محدود و مرزبندی می‌شود. جغرافیدانان از واژه مرز برای بیان حدود چنین قلمروهایی استفاده می‌کنند (هاگت، ۱۳۷۹: ۳۵۱). در سطح کره زمین، نواحی متفاوتی وجود دارند که موقعیت و کارکرد قلمروی آن‌ها، راهبرد کنترل آن محدوده را گریزناپذیر می‌کند (ساک، ۱۹۸۶: ۱۵)؛ کنترلی که اغلب، کنش ساکنان را در قالب همزیستی، هموردی و کشمکش (از مقیاس خرد تا کلان) به‌دنبال داشته است. در جغرافیای سیاسی، سه مفهوم سرزمین، مرز و حاکمیت برای شکل‌دهی به قلمرو، رابطه نزدیکی دارند. براین‌اساس، قلمرو، فضای متأثر از قدرت، سلطه و مالکیت است (جونز و دیگران، ۲۰۰۴: ۱۷۵) و شدت نفوذ قدرت، سلطه و مالکیت تابع شاخصه‌های وزن مکانی مانند پهناوری، میزان و تنوع منابع طبیعی، شکل (گرد، چندپاره و...) موقعیت آفندی، پدافندی، راهبردی و فضای کارآزمایی^۲ را نشان می‌دهد (گلاسنر، ۱۹۹۳: ۱۲۰-۱۲۱).

قلمرومندی انسان

قلمرومندی فعالیت انسان، به‌معنای کوشش فردی و گروهی برای نگاهداشت و پاسداشت هویت، دارایی و فضایی است که در آن رشد می‌کند. بعضی از رویکردهای نظری، رفتار قلمروخواهانه انسان را پدیده‌ای طبیعی و غریزی دانسته‌اند (استوری، ۲۰۰۹: ۳). سوگیری کنش قلمرومندان انسان در اشکال متأثرسازی، نفوذ، عملیات، تعامل، محدودسازی، دسترسی، ادعای مالکیت، مدیریت و کنترل درون‌مایه‌های یک قلمروی جغرافیایی نمود می‌یابد. بخشی از این کنش و عرصه، سرشتی ذاتی و طبیعی دارد که از آن با عنوان قلمروخواهی یاد می‌شود؛ بخشی نیز برآیند فزون‌خواهی و سیطره‌جویی انسان است که در اشکال کشورگشایی و سلطه‌جویی نمود می‌یابد که از آن با عنوان قلمروگستری یاد

1. Territory

2. Maneuver Space

می‌شود. از این‌رو، مفهوم قلمرو و مرزهای جغرافیایی آن، گویای گستره جغرافیایی حاکمیت، صلاحیت (زارعی و پوراحمد، ۱۳۸۶: ۵۹-۷۲) و تملک واحدهای سیاسی و بازیگران اجتماعی هستند که با مقوله قدرت به مفهوم فراگیر آن، همبستگی بالایی دارند. از منظر جغرافیای سیاسی، رفتار قلمروخواهانه، راهبردی جغرافیایی و سیاسی برای دستیابی به اهداف ویژه‌ای مانند کنترل فضای جغرافیایی برای حفظ یا کسب قدرت یا مقاومت در برابر قدرت گروه مسلط است و از این اصل پیروی می‌کند که قلمرو، موجودیتی طبیعی نیست؛ برآیند تنوع فعالیت‌ها و فرایندهای اجتماعی است که در آن، فضا و جامعه در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند. بر این اساس، مسائل مربوط به قلمرو و قلمروخواهی، بن‌مایه بسیاری از مسائل و پدیده‌های جغرافیایی- سیاسی به‌شمار می‌روند (استوری، ۲۰۰۹: ۳)؛ به‌گونه‌ای که اتحادیه بین‌المللی جغرافیا (IGU) کشمکش بر سر قلمرو را از جمله سرفصل‌های پژوهشی جغرافیای سیاسی قرن ۲۱ اعلام کرده است (گسار، ۲۰۰۷). در ادامه، شاخص‌های قلمرومندی انسان توضیح داده می‌شود.

قلمروخواهی

قلمرو، نمود فضایی و عینی احساس تعلق و تملک آدمی و برخاسته از اصل حب ذات و میل به آسایش و آرامش است. از این‌رو، قلمروخواهی یکی از وجوه نهادینه و طبیعی بشر به‌شمار می‌رود. شدت واکنش قلمروخواهانه، متناسب با فصل (سرما و گرما)، وضعیت زیستی جانوران (زمان زادوولد) و کاهش و افزایش منابع غذایی متفاوت است. به باور بعضی از دانشمندان، انسان‌ها نیز مانند حیوانات به‌طور غریزی خواهان تصرف و دفاع از چنین فضایی هستند. بعضی از نمادها و نشانه‌ها در زندگی روزمره، نمودهایی از قلمروخواهی پویش انسانی در مقیاس خرد به‌شمار می‌روند (استوری، ۲۰۰۹: ۳). از این‌رو، انسان و گروه‌های انسانی در قالب قبایل و ملت‌ها، هویت‌های قلمروخواهی هستند که با سرزمینی (با هر مقیاس جغرافیایی) که در آن زیسته‌اند، دلبستگی قوی عاطفی برقرار کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که این روحیه، به دفاع از قلمرو در برابر هرگونه تجاوز خارجی منجر شده است؛ هرچند بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، قلمروخواهی انسان را به‌عنوان ویژگی‌ای ژنتیکی و زیستی نپذیرفته‌اند (دی‌بلیچ و مولر، ۲۰۰۷: ۲۱۱). با این حال، بعضی نیز اعمال سلطه بر منطقه‌ای جغرافیایی را پدیده‌ای غریزی دانسته‌اند که باید ارضا شود و به حساب بیاید (اودوم، ۱۳۸۴: ۴۶). قلمروخواهی یا بیان جغرافیایی قدرت، یکی از شایع‌ترین راهبردهای اعمال کنترل سیاسی است که در حوزه تعامل جغرافیا و سیاست قرار می‌گیرد (کاکس، ۲۰۰۲: ۴). میل به بقا در قالب تلاش برای دستیابی به ابزارهای ایجاد آرامش و آسایش، جزء ثابت رفتار آدمی است. این ویژگی، بر جهت‌دهی به کوشش و منش انسان‌ها برای کسب قدرت از طریق تملک منابع تأمین‌کننده آسایش و آرامش، اثرگذار است. به‌همین سبب، سرزمین به‌عنوان بستر تأمین‌کننده این منابع، همواره آوردگاه افراد و گروه‌های انسانی برای کنترل، مالکیت و حاکمیت بر منابع بوده است. این کشمکش‌ها از مقیاس خرد آغاز می‌شود و تا مقیاس کلان مانند اختلاف بر سر مالکیت و کنترل یک محدوده مرزی یا هموردی برای کنترل قلمروهای ژئواستراتژیک ادامه دارد. زمانی که انسان‌ها دریافته‌اند گردهمایی و زندگی گروهی، پایداری و پویندگی آن‌ها را به‌شيوه‌ای بهتر تضمین می‌کند، قلمرو در حاکمیت و مالکیت سازه‌های انسانی قرار گرفت و کوشش برای پاسداری از منابع و ذخایر این قلمرو و حتی گسترش آن در جهت‌دهی به ساختار و کارکرد سیاسی فضا، نقش کانونی یافت.

قلمروگستری

از آنجاکه قلمروخواهی، کوشش و زمینه‌ای برای ساخت قلمرو و قلمروگستری است، مستلزم روش‌ها و ابزارهای متعددی است که طی زمان تکامل یافته‌اند و امروزه بسیاری از آن‌ها ماهیتی نرم‌افزاری دارند. با این حال، کنشگران و بازیگران سیاسی برای قلمروخواهی، الزاماً نیازمند پایش کامل و به‌دست‌آوردن سرزمین نیستند؛ بلکه نفوذ و کنترل اذهان عمومی و کنشگران سیاسی نیز آن سرزمین را به قلمرو آن‌ها تبدیل می‌کند. به‌همین دلیل، دانشمندان معتقدند قلمروگستری و

گونه‌های مختلف ابراز آن، باید وسیله‌ای برای نیل به هدفی مشخص مانند ادامه بقا، سلطه سیاسی یا بیگانه‌ستیزی شناخته شوند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷). قلمروگستری گاه با رویکردی بهره‌کشانه و بی‌پروایانه نسبت به حقوق اکولوژیک دیگر انسان‌ها همراه می‌شود؛ یعنی بعضی از دولت‌ها همواره درصدد بوده‌اند به روش‌های مختلف، قلمروی خود را گسترش دهند. این پدیده، همواره زمانی رخ می‌دهد که نخبگان حاکم به این نتیجه برسند که فضای اختصاص یافته، تأمین‌کننده نیازهای کنونی و آینده مردم و فعالیت‌های ضروری آن‌ها نیست. در چنین وضعیتی، قلمروخواهی اساساً ماهیت توسعه‌طلبانه می‌یابد و تلاش برای دستیابی به ابزارهایی برای الحاق فضای بیشتر را به دنبال دارد (بلاکسل، ۱۳۸۹: ۳۸). تاختن به دیگر سرزمین‌ها، از مهم‌ترین سازوکارهایی است که دولت‌ها برای گسترش قلمرو خود برگزیده‌اند. به‌طور مشخص، بررسی این بعد از کنش سرزمینی انسان جغرافیایی را می‌توان در آثار فردریچ راتزل در قالب نظریه کشور زیستمند^۱ و راهبرد ژئوپلیتیک هوس هوفر در آلمان و نظریه‌های ژئوپلیتیک دوران جنگ سرد دنبال کرد.

قلمروسازی

تلاش انسان به‌صورت فردی یا جمعی برای نظارت انحصاری بر بخش مشخصی از فضا، قلمروسازی (قلمروآرایی) گفته می‌شود. سرزمین یا مکان جغرافیایی، محدوده مکانی - فضایی و حاکمیت و مالکیت انسان، سه جزء اصلی این تعریف به‌شمار می‌روند. این تعریف، شامل گستره وسیعی از فضاهاست؛ از فضایی که از طریق مرزهای پیچیده و درهم‌تنیده درون کشورها برای اهداف گوناگون از هم متمایز می‌شوند تا فضای حکومتی یا حکومت‌های ملت پایه و سرانجام فضای جهانی که دربرگیرنده سیاره زمین است. از چنین منظری، قلمرو و حاکمیت، لازم و ملزوم یکدیگرند (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۱۳). پیشینه چنین برداشتی به پیمان وستفاليا و پایان جنگ‌های سی‌ساله مذهبی بازمی‌گردد که کشورها یا دولت‌های مدرن، برای تحقق حاکمیت واقعی بر محیط سرزمینی خود ناچار شدند با حذف روابط سنتی مردم و دیگر نهادها با حکومت از طریق مفهوم شهروندی، حاکمیت خود را از نظر زمانی و مکانی تداوم بخشند (بیگدلی، ۱۳۸۷: ۱۴ - ۱۹). براین‌اساس، قلمروسازی با پیدایش حاکمیت‌های سرزمینی مطرح می‌شود؛ یعنی در تعیین قلمروی حاکمیت، افزون بر بایسته‌های نظامی، سیاسی و بازرگانی، وجوه کالبدی و فیزیکی فضا هم مؤثر واقع شد. پس از جنگ جهانی دوم، تمرکز جغرافیای سیاسی تا چندین سال محدود به پژوهش‌های مرزی در قالب طبقه‌بندی، تحدید و نشانه‌گذاری مرز بود، اما بعدها مطالعه‌های مرزی به این حقیقت گرایش یافت که مرزهای سیاسی، نتیجه احساس قلمروخواهی انسان و تعیین حدود قلمروی است که در آن بتواند هویت فرهنگی خود را حفظ کند و آینده سیاسی‌اش را شکل دهد (دیکشیت، ۲۰۰۹: ۷۹). براساس این ویژگی‌ها، مفهوم قلمروسازی انسانی پدید آمد. ادوارد سوچا قلمروسازی را پدیده‌ای رفتاری می‌داند که پیوندی بسیار نزدیک با سازماندهی فضا به‌صورت مناطق نفوذ یا محدوده‌های مشخص سرزمینی دارد و از پیامدهای آشکار جغرافیایی آن، بروز یک الگوی قابل تشخیص تعامل فضایی است؛ یعنی بعضی از فعالیت‌ها در یک منطقه معین، به‌طور انحصاری انجام می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که دیگران از ورود به آن محدوده بازداشته می‌شوند (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۴ - ۷). از دیدگاه کلرز، قلمروسازی در آغاز، راهبردی برای ایجاد محدودیت و کنترل است. اقدامی که در نتیجه آن، فضای جغرافیایی ساخته می‌شود؛ فضایی که وابسته به زمین است و از سوی انسان مدیریت می‌شود. به باور وی، همه فضاها - برای مثال، فضای مجازی - جغرافیایی نیستند (کلرز، ۲۰۰۹: ۷۰). به‌نظر رونالد جانستون^۳، قلمروسازی راهبردی است که از طریق آن، افراد و گروه‌ها به نظارت انحصاری بر بخش مشخص و محدودی از فضا می‌پردازند (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۱۵).

قلمروداری

جغرافیای انسان‌گرا برای جستار قلمروخواهی، بنیادی زیست‌شناختی قائل نیست و آن را برآیند سیاست‌های ناشی از مکان می‌داند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۰). برخلاف جغرافیای اثبات‌گرا - که قوانین علمی و کمی‌سازی را در قالب مفهوم فضا،

1. Organic State
2. Human Territoriality
3. Ronald Johnston

کانون پژوهش‌های جغرافیای انسانی قرار داده است - جغرافیای انسان‌گرا بر آن است که با تحلیل روابط انسان و طبیعت، اندیشه‌ها، رفتار جغرافیایی و جهان زیست انسان را در تعامل با فضا و مکان دریا بد (کیت و پیل، ۱۹۹۳: ۷۷). پس واقعیت‌های مکانی نظیر قلمرو و فضا، موجودیت‌های از پیش ساخته نیستند؛ بلکه برساخته اجتماع و قدرت‌اند که متأثر از کنش و روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی افراد، در مکان‌های مختلف و به اشکال متفاوت تولید می‌شوند (افروغ، ۱۳۷۷: ۷۵). بر این اساس، درون‌مایه‌های فضا ذاتاً قدرت می‌آفریند. تلاش برای در اختیار گرفتن فضا، زمینه هم‌وردی جریان‌ها و روندهای فضا‌ساز را فراهم می‌کند. از آنجاکه قدرت به تبع اجتماع، در عرصه فضا پراکنده است، کسانی بر مکان‌ها و فضاها حکم می‌رانند که توان سامان‌دهی فرایندها و روندهای عینی و ذهنی فضا‌ساز را از طریق شیوه‌های دموکراتیک در اختیار داشته باشند (کاویانی‌راد، ۱۳۹۲: ۳۷). دگرگونی‌های اجتماعی - فضایی، برآیند تأثیر تصمیم‌ها و عملکردهای سیاسی بر فضای جغرافیایی هستند که خود به تولید نیروهای فشار منجر می‌شوند. این نیروهای اجتماعی، در همه سامانه‌های سیاسی، به تغییر و اصلاح سیاست‌ها و عملکردهای سیاسی می‌انجامد و حتی نظام ارزش و ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های آن‌ها را نیز متحول می‌کنند. فضا و سیاست، سرشتی متحرک و پویا دارند و تغییر هر یک از این دو مؤلفه، موجب تغییر دیگری است. در واقع، دینامیسم سیاسی، به‌عنوان علت و معلول دینامیسم اجتماعی و فضایی عمل می‌کند که زمینه تعادل عمومی در جامعه است. از این‌رو، نبود تعادل جوامع، بیش از آنکه به اوضاع طبیعی آن‌ها بازگردد، تابع پیامدهای دینامیسم سیاسی جوامع به‌عنوان علت غایی دینامیسم اجتماعی و به تبع آن، دینامیسم فضایی جوامع است (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۹). از دیدگاه قلمرو‌داری، همه ساکنان قلمرو، نسبت به امور مربوط به زیستگاه و سرنوشت خود احساس مسئولیت می‌کنند و به آن می‌اندیشند. آن‌ها به‌طور طبیعی حق دارند در روندها و تصمیم‌های مؤثر بر زیست فردی و اجتماعی‌شان مداخله و مشارکت کنند. دگرگونی قلمروخواهی به قلمرو‌داری، به‌طور عمده متأثر از آگاهی فزاینده از کاربرد قدرت در ساخت و بازساخت جغرافیاهای انسانی رخ داده است. در نتیجه، همه زیرشاخه‌ها و گرایش‌های جغرافیای انسانی، با توجه به این درک جدید از پدیده قدرت، گرایش بیشتری به سیاست دارند.

قلمروآگاهی

قلمروآگاهی^۱، نمود فضایی دگرگونی در زندگی اجتماعی و بنیادهای سرزمینی است که به‌طور عمده در پیوند با جهانی‌شدن تفسیر می‌شود؛ در قلمروآگاهی، پیوستگی اقتصاد، سیاست و فرهنگ با سرزمین روبه‌سستی می‌نهد و جریان‌های جهانی‌شدن، مکان‌ها و قلمروها را درمی‌نوردد (پوپسکو، ۲۰۱۰: ۱۶۳). از وجوه جهانی‌شدن، گردش آزاد و فزاینده سرمایه، خدمات، کالا، نیروی کار و اطلاعات در مقیاس کروی است. چنین ویژگی‌هایی، کارکردهای مختلف مرز را در قالب جداکنندگی و یکپارچه‌سازی دفاعی و اقتصادی، ایجاد مانع در برابر حرکت انسان، انتقال کالا و نشر اندیشه از یک سو و کشمکش و ارتباط، تحدید منطقه، اعمال حاکمیت و قدرت حکومت، شکل‌دهی به مناسبات اقتصادی و سیاسی حکومت‌ها (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۳۷) از سوی دیگر، ابعاد مختلف قلمرومندی را متحول کرده است. بسیاری از پژوهشگران، ظهور مفاهیم دهکده الکترونیک جهانی، انقلاب اطلاعات، گسترش جهان‌آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سایبرنتیک، فشرده‌گی زمان، سایش فاصله (حمیدی و سرفرازی، ۱۳۸۹: ۱-۴۸)، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی و جهان واحد و دهکده جهانی (محمدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۸۵-۱۰۲) و امنیت جهانی را از ویژگی‌های بنیادی دوران جهانی‌شدن دانسته‌اند؛ رویدادهای نوپدید و روبه‌تکاملی که مفاهیم جغرافیایی حکومت، سرزمین، مرز، کشور، قلمرو و ناحیه را به‌چالش کشیده‌اند و مدعی قلمروزدایی، فرسایش مرزها و گرایش به منش جهان‌وطنی به‌جای اندیشه‌های ملی و محلی هستند. در حوزه مفهومی، قلمروزدایی جهان‌های فوردیسم تولید^۲، تقسیم فضایی کار و هژمونی سیاسی و گفتمانی دیرپایی کشور - ملت و اشکال سنتی ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم، روبه‌فروپاشی است و به‌جای آن، الگوهای هویتی فرهنگی و فضایی واقعی و تصویری در مقیاس محلی تا جهانی ساخته می‌شوند (سوجا، ۲۰۰۰: ۲۱۲). بر این اساس،

1. Deterritorialization
2. Fordist worlds of production

جهان‌گرایان بر این باورند که سازوکارهای قلمروسازی روبه‌سستی نهاده‌اند و کارکرد آن‌ها دیگر جنبهٔ سرزمینی ندارد (کلارک، ۱۳۸۲: ۷۸). از این‌رو، کارکرد سنتی پدیده‌های سیاسی- فضایی مانند کشور، با قلمرو، حاکمیت و مرزهای مشخص دیگر مانند گذشته تداوم نخواهد داشت و جریان‌های جهانی‌شدن، از ابعاد مختلف (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فناوری و...) سبب کاهش اقتدار مطلق حکومت‌ها در اعمال حاکمیت ملی می‌شوند.

باز قلمروآگاهی^۱

جهانی‌شدن از دیدگاه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای، با نکوهش‌های جدی همراه بوده است. این نقدها و نکوهش‌ها زمینهٔ شکل‌گیری جنبش‌های متعدد ضدجهانی‌شدن را فراهم کرده است که با هر نهاد اقتصادی و فرهنگی که به دنبال ایجاد نظام همگون و یکنواخت اقتصادی و فرهنگی جهانی باشد، مخالفت می‌کنند. در این میان، بازقلمروآگاهی ناظر بر پایداری و کوشش بازیگران و کنشگران سیاسی در تأکید و تأیید ارزش‌های بومی و ملی در برابر ارزش‌ها و الگوهای ویژهٔ فرهنگ غربی است. بر این اساس، بازقلمروآگاهی (بازسرزمینی‌شدن)، به‌نوعی در برابر واقلمروآگاهی قرار می‌گیرد (گریگوری، ۲۰۰۹: ۷۴۵) و واکنشی منتقدانه به جهانی‌شدن و پسافوردیسم است که طی آن، اقدام‌های جدید افراد و گروه‌ها، شهرها و نواحی، شرکت‌های تجاری و بخش‌های صنعتی، فرهنگ‌ها و ملت‌ها، در زمینهٔ بازسازی رفتار قلمروخواهانه در اشکال مقاومت نمود می‌یابد (سوجا، ۲۰۰۰: ۲۱۲). همچنین، جهانی‌شدن از طریق افزایش حجم و شتاب مناسبات و گسترش ارتباطات، پیامدهای شگرفی برای هویت‌ها و فعالیت‌ها در مقیاس محلی- جهانی داشته است؛ به‌گونه‌ای که افزون بر حکومت‌ها، بازیگران نوینی در قالب سازمان‌ها و شرکت‌ها، در آوردگاه جریان‌ها و رخدادهای جهان سربرآورده‌اند. بازقلمروخواهی، ناظر بر بازساخت مکان یا قلمرو، همزمان با روند قلمروزدایی است. داده‌ها گویای آن است که مبحث قلمرو (سرزمین) در طیفی از جهانی‌شدن تا بازقلمروخواهی، قابلیت تبیین دارد؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌یک دیگری را نفی نمی‌کند. از این‌رو، قلمروزدایی و جهان‌گرایی کامل ممکن نیست و دیالکتیک قلمروخواهی و جهانی‌شدن به جغرافیای سیاسی جهت و معنا می‌دهد. فرایندهای بازقلمروآگاهی، نشانه‌گذاری و کارکرد مرزها را تغییر می‌دهند و عرصهٔ جدیدی از قدرت ایجاد می‌کنند (فیتلسون و لوی، ۲۰۰۶: ۴۵۹-۴۷۷).

روش پژوهش

پژوهش حاضر ماهیتی بنیادی دارد و در پی یافتن واقعیت‌ها و شناخت بازتاب‌های برخاسته از کنش متقابل جغرافیا و سیاست است. برپایهٔ چنین هدفی، با بهره‌گیری از روش تفسیری- تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در چارچوب فهم جغرافیا و امر سیاسی، تعریفی نو از جغرافیای سیاسی به‌دست می‌دهد تا از این طریق، قلمروهای معرفتی جغرافیای سیاسی بازشناخته شوند و از ورود پژوهشگر به‌ویژه دانشجویان جغرافیای سیاسی به حوزه‌های دیگر جلوگیری شود.

بحث و یافته‌ها

جغرافیای سیاسی

با توجه به تعاریف و تفاسیری که پیش از این، دربارهٔ ابعاد و کارکردهای قلمرو و امر سیاسی ارائه شد، برداشت‌های مختلف از واژه‌های قلمرو، سرزمین، سیاست و قدرت، ارائهٔ تعریفی جامع از جغرافیای سیاسی را دشوار می‌کند. تعاریف و تفاسیر موجود دربارهٔ جغرافیای سیاسی، به‌نوعی بازتاب رویکردهای معرفت‌شناسی جغرافیای سیاسی، تحول‌های مفهومی و پارادایمی جغرافیای انسانی و برداشت جغرافیدانان سیاسی از روابط قلمرو، فضا و قدرت هستند. با این حال، هریک از آن‌ها تعریفی ارائه کرده‌اند که در ادامه به شماری از آن‌ها می‌پردازیم:

ریچارد هارتشورن (۱۹۵۴: ۱۷۸) جغرافیای سیاسی را مطالعهٔ تنوع پدیده‌های سیاسی در مکان‌های مختلف با توجه به

تنوع اشکال زمین به‌عنوان خانه بشر می‌داند. از دیدگاه وایگرت (۱۹۵۷: ۲۴)، جغرافیای سیاسی به‌عنوان زیرمجموعه جغرافیای انسانی، ابعاد ویژه مناسبات انسان- زمین و روابط میان عوامل جغرافیایی و موجودیت‌های سیاسی را مطالعه می‌کند. کوهن و رزنتال (۱۹۷۱: ۳۱-۳۵) جغرافیای سیاسی را مطالعه ویژگی‌های فضایی فرایندهای سیاسی می‌دانند. در تعریفی دیگر، جغرافیای سیاسی، چیدمان سرزمینی و همبستگی نیروهای سیاسی در داخل، میان کشورها و گروهی از کشورها را با توجه به وضعیت ساختار اجتماعی و اقتصادی آن‌ها مطالعه می‌کند (دانشنامه بزرگ شوروی، ۱۹۷۹). به عقیده بارت و تیلور (۱۹۸۱: ۵۹۴)، جغرافیای سیاسی بخشی از جغرافیاست که به بررسی رابطه میان جغرافیا و سیاست می‌پردازد. اینکه چگونه مناسبات قدرت، فضا و مکان را می‌سازد و مکان‌ها و فضاها نقش میانجی سیاست و تعارض را منعکس می‌کنند، در حوزه مطالعاتی آن قرار می‌گیرد. در اینجا، تفاوت آن با علوم سیاسی، تأکید و توجه به پیامدهای جغرافیایی و به‌کارگیری فنون تحلیل فضایی است. میشل پاکیون، جغرافیای سیاسی را پیامدهای جغرافیایی تصمیم‌ها و کنش‌های سیاسی تعریف می‌کند (پاسیونه، ۱۹۸۵: ۸۹). از دیدگاهی دیگر، جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی انسان را روی چهره و اشکال جغرافیایی مربوط به محیط انسانی، مانند حکومت، مرز، مهاجرت، ارتباطات، توزیع، نقل و انتقال و... مطالعه می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۶۲). از نظر جان اگنیو، جغرافیای سیاسی، مطالعه چگونگی کنش متقابل جغرافیا و سیاست است و بر مفاهیم بنیادی مانند قدرت، قلمرو، مرز، مقیاس و مکان متمرکز است (اگنیو، ۲۰۰۳: ۶۰۳-۶۰۶). فهم جغرافیای سیاسی، مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا (فضا) و سیاست (قدرت) در قالب تمرکز بر ابعاد فضایی قدرت و پدیده‌های سیاسی در طیف گسترده مقیاس فضایی، از سطح محلی تا جهانی است (استوری، ۲۰۰۹: ۲۴۳-۲۵۳). ولادیمیر کولزف (۲۰۰۸: ۱)، به سخن رئیس پیشین کمیسیون جغرافیای سیاسی اتحادیه بین‌المللی جغرافیا، جغرافیای سیاسی، علمی است که کنش متقابل فعالیت‌های سیاسی افراد را با فضای جغرافیایی بلافصل آن‌ها شامل فضاهای فیزیکی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مطالعه می‌کند که همپوشانی آن‌ها، به تنوع فضاهای جغرافیایی می‌انجامد و بسترهای اجتماعی، اقتصادی و طبیعی را برای انواع پوشش‌های انسانی در حوزه‌های اقتصاد، سکونتگاه‌ها، ترکیب جمعیت، هویت، فرهنگ و سبک زندگی فراهم می‌کند. از دیدگاه کاسپرسون و مینگی (۲۰۱۱: ۳۷)، جغرافیای سیاسی مطالعه کنش متقابل ساختارهای فضایی و منطقه‌ای، با فرایندها و نظام‌های سیاسی و به‌عبارت ساده‌تر، تحلیل فضایی پدیده‌های سیاسی است. در دانشنامه ویکی‌پدیا (۲۰۱۲) جغرافیای سیاسی، رشته‌ای از جغرافیای انسانی تعریف می‌شود که پیامدهای نابرابر فضایی فرایندهای سیاسی و اثرپذیری آن‌ها از ساختار فضایی را مطالعه می‌کند. از دیدگاه جونز و دیگران، جغرافیای سیاسی به‌عنوان شاخه‌ای از علوم اجتماعی، به مطالعه کنش‌های متقابل و متعدد میان سیاست و جغرافیا می‌پردازد. سیاست، مجموعه‌ای کامل از جریان‌هایی است که دستیابی بهره‌گیری و تداوم قدرت را شامل می‌شود. نتیجه مورد نظر، خطمشی است؛ چیزهایی که با در دست داشتن قدرت می‌توان به دست آورد و از طریق سیاست به‌اجرا گذاشت. کنش متقابل این سه عنصر (جغرافیا، سیاست و خطمشی) مورد مطالعه دانش سیاسی است. جغرافیای سیاسی نیز به بررسی این کنش‌ها و واکنش‌ها و البته مثلث دیگری متشکل از فضا، مکان و سرزمین می‌پردازد. در مثلث دوم، فضا، الگوی فضایی و تعیین بخشی از فضا است که هویت و ویژگی‌های ویژه‌ای را شامل می‌شود. از طریق جغرافیای سیاسی درمی‌یابیم شش عنصر قدرت، سیاست، خطمشی، فضا، مکان و سرزمین، از نظر ماهیت با یکدیگر مرتبط‌اند. جونز و دیگران پیوند این عناصر را در قالب نمودار زیر ترسیم کرده‌اند (۱۳۸۶: ۵).

به‌هرروی، قدرت کانون علم سیاست است و درک بنیادها، کارکردها و پیامدهای آن، فهم پدیده‌ها و مسائل جغرافیای سیاسی را آسان‌تر می‌کند. از این‌رو، قدرت^۱ توانایی فکری و عملی برای ایجاد وضعیت و نتایج مطلوب، از راه وادار کردن دیگران (افراد و گروه‌ها) به انجام کاری خلاف خواسته آن‌هاست (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۱۱۲) که در اشکال مختلف فیزیکی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، معنوی، فرهنگی، مذهبی و... اعمال می‌شود. قدرت سیاسی^۲، مهم‌ترین گونه قدرت است؛ زیرا شخص یا گروهی که در رأس قدرت سیاسی یک قلمرو جغرافیایی (روستا، محله، شهر، ناحیه و کشور) قرار می‌گیرد،

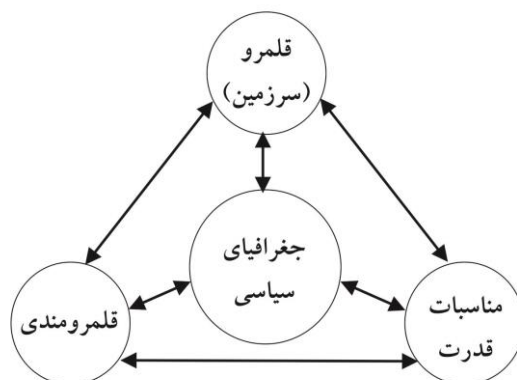
1. Power
2. Political power

دیگر گونه‌های قدرت را کنترل می‌کند. بدین مفهوم قدرت سیاسی، گرداننده همه امور نظامی، اقتصادی، اجتماعی و... در جوامع است. در فلسفه سیاسی، هر موضوعی چه مستقیم و چه غیرمستقیم، به مسئله قدرت مربوط است. از این رو، کانونی‌ترین موضوع فلسفه سیاسی به شمار می‌رود (احمدوند، ۱۳۸۸: ۷۹). سه منبع اصلی برای قدرت برشمرده‌اند:

۱. شخصیت که دربردارنده ویژگی‌های جسمانی، فکری و بیانی است، ۲. مالکیت که شامل ثروت یا منابع طبیعی است و ۳. سازمان که مهم‌ترین منبع قدرت در جهان مدرن است (گالبرایت، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲). در اینجا، منظور از قدرت، قدرت سیاسی به‌عنوان جوهر سیاست است که یک فرد یا گروه، در جامعه برای تأثیرگذاری بر دیگران و کنترل زندگی دیگر افراد و گروه‌ها دارد. بسیاری از ستیزهای اجتماعی، کشمکش برای کسب و حفظ قدرت به‌شمار می‌روند. میزان توانایی یک فرد یا گروه در دستیابی به قدرت، بر توانایی آن‌ها در اجرای خواسته‌هایشان به زیان دیگران تأثیر می‌گذارد (گیدنز، ۱۳۷۶: ۲۳۸). از منظر جغرافیایی، جستار قدرت در پیوند با شیوه اعمال اراده سیاسی و پراکنش فضایی آن قرار دارد که تنها در صورت اجرا نمود می‌یابد و فضایی شدن آن، تابعی از درآمیختگی با دیگر عناصر جغرافیایی است. از این رو، در مقیاس‌ها و قلمروهای خرد و کلان (محلی، فروملی، ملی، منطقه‌ای و جهانی)، قابلیت کاوش و خوانش می‌یابد. بهره‌گیری و کنترل سه منبع ارزشمند مدیریت، زمین و منابع (بلکسل، ۲۰۰۶: ۲۰) در سوگیری مناسبات قدرت (در ابعاد همزیستی، هموردی، کشمکش و جنگ)، در قلمروهای پیش‌گفته آفرینش ابعاد سیاسی فضا نقش بنیادی داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

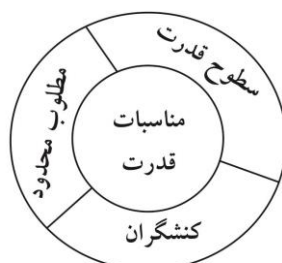
امر سیاسی در مفهوم مدرن خود، کانون تمام فعالیت‌های اجتماعی در یک سرزمین است. به تعبیری، سیاست در متن تمام فعالیت‌های اجتماعی جمعی، رسمی و غیررسمی، عمومی و خصوصی وجود دارد. در این معنا سیاست، به مفهوم سامان داخلی و هدایت امور خارجی است. براین اساس، جغرافیای سیاسی به سامان سیاسی سرزمین (سازماندهی سیاسی فضا) در داخل و خارج (کنش متقابل فضایی) اشاره دارد. به این تعبیر، آنچه پدیده‌های فضایی را از امر سیاسی متمایز می‌کند، وجود مباحث سرزمین، توانش‌ها و ویژگی‌های طبیعی و مادی آن و کنش‌ها و واکنش‌های طبیعی افراد است. پدیده‌های فضایی با امر سیاسی، در کنش متقابل قرار می‌گیرند و در این میان جغرافیای سیاسی زاده می‌شود. بدین ترتیب، درک نسبت انسان و طبیعت از یک سو و انسان و امر سیاسی از سوی دیگر، در تعریف دانش جغرافیای سیاسی، کارکرد مهمی دارد. فهم جغرافیای سیاسی، مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا (فضا) و سیاست (قدرت) یا تعامل بن‌مایه‌های جغرافیایی مانند فضا، مکان و قلمرو با امور مربوط به سیاست، قدرت و سیاستگذاری است. براین اساس، «جغرافیای سیاسی به‌عنوان زیرمجموعه جغرافیای انسانی، علمی است که ابعاد سیاسی فضای جغرافیایی را در قالب کنش متقابل مناسبات قدرت (در ابعاد همزیستی، هموردی، کشمکش و جنگ) با قلمرو (فضا و سرزمین) و قلمرومندی (قلمروخواهی، قلمروسازی و قلمروداری) انسان مطالعه می‌کند».



شکل ۱. مدل مفهومی مؤلفه‌های جغرافیای سیاسی

منبع: نگارنده

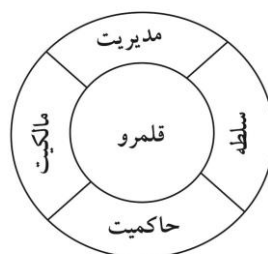
در این تعریف، قدرت بن‌مایه سیاست به مفهوم توانایی خلق وضعیت مطلوب است که عملیاتی شدن آن، مشروط به وجود دست‌کم دو واحد کنشگر (فرد، گروه، سازمان و کشور)، مناسبات میان واحدها و وجود مطلوب محدود است. اینکه کنشگران در چه سطحی از توانمندی قرار دارند، تابع بنیادهای قدرت‌آفرین (مادی و معنوی) و مناسبات قدرت میان آن‌هاست که معمولاً طیفی از سازگاری تا ناسازگاری در ابعاد همزیستی، هموردی، کشمکش و جنگ را دربرمی‌گیرد.



شکل ۲. مدل مفهومی مؤلفه‌های مؤثر در مناسبات قدرت

منبع: نگارنده

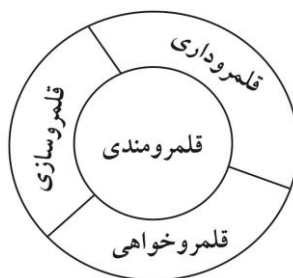
قلمرو، فضای متأثر از قدرت، سلطه و مالکیت است که عمدتاً تأمین‌کننده منابع مادی و گاه معنوی قدرت به‌شمار می‌رود. درون‌مایه‌های فضا یا همان منابع، ذاتاً قدرت می‌آفرینند و زمینه دراختیارگرفتن فضا، هموردی جریان‌ها و روندهای فضا‌ساز را فراهم می‌کنند. از آنجاکه قدرت به‌تبع اجتماع در عرصه فضا پراکنده است، کسانی بر مکان‌ها و فضاها حکم می‌رانند که توانایی سامان‌دهی فرایندها و روندهای عینی و ذهنی فضا‌ساز را دراختیار داشته باشند. از این‌رو، قلمرو، کنشگاه یا عرصه تجلی مناسبات قدرت و تعامل‌های فضایی واحدهایی به‌شمار می‌رود که مدعی مالکیت، حاکمیت و مدیریت آن هستند.



شکل ۳. مدل مفهومی مؤلفه‌های مؤثر در قلمرو

منبع: نگارنده

قلمرومندی (در قالب قلمروخواهی، قلمروسازی و قلمروداری)، شاخصه انسان و اجتماع جغرافیایی و ناظر بر کوشش فردی و گروهی وی برای نگاهداشت و پاسداشت هویت، دارایی و فضایی است که در آن زندگی می‌کند و به آن تعلق دارد. سوگیری کنش قلمرومندان انسان در اشکال متأثرسازی، نفوذ، عملیات، تعامل، محدودسازی، دسترسی، ادعای مالکیت، حاکمیت، مدیریت و کنترل درون‌مایه‌های یک قلمرو جغرافیایی (مکان، فضا، محیط، شهر، روستا، کشور، ناحیه، منطقه و جهان) نمود می‌یابد که دربرگیرنده امور و عرصه‌های زیست انسانی (اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ) است. بخشی از این کنش، سرشتی ذاتی و طبیعی دارد که از آن با عنوان قلمروخواهی یاد می‌شود. بخشی نیز برآیند فزون‌خواهی و سیطره‌جویی انسان است که در اشکال کشورگشایی و سلطه‌جویی بر دیگر قلمروها نمود می‌یابد و از آن با عنوان قلمروسازی یاد می‌شود. از این‌رو، مفهوم قلمرو و مرزهای جغرافیایی آن، گویای گستره جغرافیایی حاکمیت، صلاحیت و تملک واحدهای سیاسی و بازیگران اجتماعی است که با مقوله قدرت به مفهوم فراگیر آن، همبستگی بالایی دارد.



شکل ۴. الگوی مفهومی مؤلفه‌های قلمرومندی

منبع: نگارنده

از منظر جغرافیای سیاسی، رفتار قلمروخواهانه، راهبردی جغرافیایی - سیاسی برای دستیابی به اهداف ویژه‌ای مانند کنترل فضای جغرافیایی برای حفظ یا کسب قدرت یا مقاومت در برابر قدرت گروه مسلط است و از این اصل پیروی می‌کند که قلمرو، وجودی طبیعی نیست؛ برآیند تنوع فعالیت‌ها و فرایندهای اجتماعی است که در آن‌ها، فضا و جامعه در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند. براین اساس، قلمرو، محتوایی بیش از یک ظرف فضایی دارد و بازتابی از اقتدار، قدرت و کنترل انسان به‌شمار می‌آید. بدین ترتیب، مسائل مربوط به قلمرو و قلمروخواهی، بن‌مایه‌ی مسائل جغرافیایی سیاسی است.

منابع

۱. احمدوند، ولی محمد، ۱۳۸۸، **فلسفه و قدرت سیاسی**، فصلنامه فلسفه و کلام (حکمت و فلسفه)، دوره ۱، شماره ۲، ص ۷۹.
۲. ارسطو، ۱۳۸۱، **سی‌است**، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۳. افروغ، عماد، ۱۳۷۷، **فضا و نابرابری اجتماعی**، چاپ اول، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
۴. اودوم، یوجین، ۱۳۸۴، **شالوده‌بوم‌شناسی**، ترجمه محمدجواد میمندی‌نژاد، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۵. بالاندیه، ژرژ، ۱۳۷۴، **انسان‌شناسی سیاسی**، ترجمه فاطمه گیوه‌چیان، چاپ اول، نشر آران، تهران.
۶. بلاکسل، مارک، ۱۳۸۹، **جغرافیای سیاسی**، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا، عباس احمدی، عطاءالله عبدی و حسین ربیعی، چاپ اول، نشر انتخاب، تهران.
۷. جونز، مارتین، جونز، رایس و مایکل وودز، ۱۳۸۶، **مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکبری، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۸. حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۵، **اصول و مبانی ژئوپلیتیک**، چاپ اول، انتشارات پاپلی، مشهد.
۹. حمیدی، همایون و مهرزاد سرفرازی، ۱۳۸۹، **جهانی‌شدن و مدیریت منابع انسانی**، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی‌شدن، دوره اول، شماره ۱، ص ۴۸.
۱۰. دهخدا، لغتنامه، در نشانی: www.loghatnaameh.com
۱۱. رفیعی‌پور، فرامرز، ۱۳۷۴، **آنانومی جامعه یا سنه‌الله: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی**، چاپ اول، انتشارات کاوه، تهران.
۱۲. غریبایق زندی، داود، ۱۳۹۲، **طبیعت انسان و بازنگری نظری در جغرافیای سیاسی در مجموعه مقالات اکولوژی سیاسی**، به کوشش مراد کاویانی‌راد، چاپ اول، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۱۳. کاویانی‌راد، مراد، ۱۳۹۲، **جغرافیای انتخابات: با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری**، چاپ اول، انتشارات دانشگاه خوارزمی، تهران.
۱۴. کلارک، یان، ۱۳۸۲، **جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل**، ترجمه فرامرز تقی‌لو، چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.

۱۵. گالبرایت، جان کنت، ۱۳۷۸، **آنا تومی قدرت**، ترجمه محبوبه مهاجر، چاپ اول، انتشارات سروش، تهران.
۱۶. گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۶، **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، نشر نی، تهران.
۱۷. لفت ویچ، آدریان، ۱۳۸۵، **دولت‌های توسعه‌گرا: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه**، ترجمه جواد افشارکهن، چاپ اول، انتشارات مرنديز و نی‌نگار، تهران.
۱۸. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۷۹، **ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی**، چاپ اول، نشر نی، تهران.
۱۹. محمدی، حمیدرضا، حیدری‌فر، محمدرئوف و شهریار حیدری، ۱۳۹۱، **جهانی‌شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی**، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره چهل و چهارم، شماره ۸۰، صص ۸۵-۱۰۲.
۲۰. مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه دره میرحیدر با همکاری سیدیحیی، چاپ اول، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.
۲۱. میرحیدر، دره، ۱۳۸۴، **بررسی مفهوم territoriality و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره ۱، صص ۴-۷.
۲۲. میرحیدر، دره، ۱۳۸۹، **مبانی جغرافیای سیاسی**، چاپ پانزدهم، انتشارات سمت، تهران.
۲۳. هابز، توماس، ۱۳۸۹، **لویاتان**، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، انتشارات نی، تهران.
۲۴. هاگت پیتز، ۱۳۷۹، **جغرافیا ترکیبی نو**، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات سمت، تهران.
25. Afroogh, E., 1987, **Space and Social Inequality**, Publication of Tarbiat Modares University, Tehran. (*In Persian*)
26. Agnew, J., 2003, **Contemporary Political Geography: Intellectual Heterodoxy and its Dilemmas**, Political Geography, Vol.66, No. 22, PP.603-606.
27. Aristotle, 1998, **Politics**, Translated by: Enayat, H., Publication of Elmi-Farhangi, Tehran. (*In Persian*)
28. Balandier, G., 1994, **Political Anthropology**, Translated by: Givehchian, F., Publication of Aran. (*In Persian*)
29. Bigdeli, A., 1997, **Contemporary World: The Modern State and National Identity**, Zamaneh Magazine, Vol. 1, No. 67 & 68, PP.14-19.
30. Blacksel, M., 2006, **Political Geography**, Publication of Rutledge, London.
31. Blacksel, M., 2009, **Political Geography**, Translated by: Hafezniya M., Abdi, A., Rabie, H. and Ahmadi, A., Entekhab Publication, Tehran. (*In Persian*)
32. Burnett, A. D. and Taylor, P., 1981, **Political Studies from Spatial Perspectives from Political Geography**, Publication of J. Wiley.
33. Clark, I., 2002, **Globalization and International Relations Theory**, Translated by: Taghiloo, F., Publication of Ministry of Foreign Affairs, Tehran. (*In Persian*)
34. Cohen, S. and Rosenthal, L., 1971, **A Geographical Model for Political Systems Analysis**, Geographical Review, Vol. 61, No. 1, PP. 94.
35. Cox, K., 2002, **Political Geography: Territory, State and Society**, Publication of Blackwell.
36. De Blij H. J. and Muller, O. P., 2007, **Geography: Realms, Regions and Concepts**, 13th Ed, Publication of Wiley & Sons.
37. Dekhoda Dictionary, It's online at: www.loghatnaameh.com
38. Dikshit, R., 1993, **Political Geography: The Discipline and its Dimensions**, 2nd Ed, Publication of Tata McGraw-Hill, India.
39. Dikshit, R., 2000, **Political Geography**, India Publication of Tata McGraw-Hill.
40. Feitelson, E. and Levy, N., 2006, **The Environmental Aspects of Reterritorialization: Environmental Facets of Israeli-Arab agreements**, Political Geography, Vol. 25, No. 4, PP.459-477.

41. Galbraith, J., 2001, **The Anatomy of Power**, Translated by: Mohajer, M., Publication of Soroush, Tehran. (*In Persian*)
42. Gharayagh, D., 2013, **The Nature of Man and the Political: Rethinking the Theoretical Component of Political Geography in Proceedings of Political Ecology**, Kavianirad, M. (Ed), Publication of Research Institute of Strategic Studies. (*In Persian*)
43. Glassner, M., 1993, **Political Geography**, 2nd Ed, Publication of John Wiley & Sons, New York.
44. Gosar, A., 2007, **Political Geography in the the 21st Century**. It's online at: http://acreditacion.fisa.cl/ugi/archivo_presentacion / 201108291047 _ 20111266oyu3gp _ archive _ presentacion .pdf.
45. Great Soviet Encyclopedia, 1979, It's online at: <http://encyclopedia2.Thefree dictionary.com/Political+Geography>.
46. Gregory, D., 2009, **The Dictionary of Human Geography**, Publication of Wiley-Blackwell.
47. Hafeznia, M., 2005, **Fundamentals of Geopolitics**, Publication of Papoli, Mashhad. (*In Persian*)
48. Hagt, P., 1989, **A New Combination of Geography**, Translated by: Goudarzineghad, Sh., Publication of Samt, Tehran. (*In Persian*)
49. Hamidi, H. and Sarfarazi, M., 2010, **Globalization and Human Resource Management**, International Journal of Strategic Studies, Vol1 No. 1, PP. 48.
50. Hartshorne, R., 1954, **Political Geography**, From: Jones.
51. Hobbes, T., 2010, **Leviathan**, Translated by: Bashirieh, H., Nashre Ney, Tehran. (*In Persian*)
52. Kasperson, R. and Julian, M., 2011, **The Structure of Political Geography**, Publication of Aldine Transaction, Annotated Edition.
53. Kaviani Rad, M., 2013, **Electoral Geography: With Emphasis on Presidential Election**, Publication of Kharazmi, Tehran. (*In Persian*)
54. Keith, M. and Pile, S., 1993, **Place and the Politics of Identity**, Publication of Routledge, London and New York.
55. Kolers, A., 2009, **Land, Conflict, and Justice: A Political Theory of Territory**, Publication of Cambridge University Press, Cambridge.
56. Kolossov, V., 2008, **Political Geography**, Journal of Geography, Vol. 2, It's online at: <http://www.eolss.net/sample-chapters/c01/e6-14-03-08.pdf>.
57. Leftwich, A., 2005, **States of Development: On the Primacy of Politics in Development**, Translated by: Afshar Kohan, J., Publication of Ney Negar, Tehran. (*In Persian*)
58. Martin, J., Jones, R. and Woods, M., 2007, **An Introduction to Political Geography**, Translated by: Pishgahifard, Z. and Akbari, R., Publication of Tehran University, Tehran. (*In Persian*)
59. Mirheidar, D., 2005, **Scrutiny the Concept of Territoriality and its Transformation of Political Geography**, Geopolitics Quarterly, Vol. 1, No. 1, PP. 4-7. (*In Persian*)
60. Mirheidar, D., 2010, **Foundations of Political Geography**, Publication of Samt, Tehran. (*In Persian*)
61. Mojtahedzadeh, P., 1999, **Iranian Geopolitical Ideas and Facts, Geography and Politics in the Changing World**, Nashre Ney, Tehran. (*In Persian*)
62. Odum, E., 2003, **Fundamentals of Ecology**, Translated by: Meymandinezhad, M. J., Publication of Tehran University. (*In Persian*)
63. Pacione, M., 1985, **Progress in Political Geography**, Publication of London, Croom Helm.
64. Popescu, G., 2010, **Encyclopedia of Geography: Deterritorialization and Reterritorialization**, Publication of SAGE .
65. Rafiepoor, F., 1987, **Anatomy of Society or the Allah Sunnah: An Introduction to the Applied Sociology**, Publication of Kaveh, Tehran. (*In Persian*)
66. Ryvyr, C., 2002, **Political Anthropology**, Translated by: Fakouhi, N., Nashre Nay, Tehran. (*In Persian*)

67. Sack, R., 1986, **Human Territoriality**, Publication of Cambridge University, Cambridge.
68. Soja, E., 2000, **Postmetropolis: Critical Studies of Cities and Regions**, Publication of Basil Blackwell, Oxford.
69. Storey, D., 2009, **Political Geography**, In: **International Encyclopedia of Human Geography**, Elsevier, Oxford.
70. Weigert, H., 1957, **Principles of Political Geography**, Publication of Appleton-Century-Crofts, New York.
71. Wikipedia, It's online at: http://en.wikipedia.org/wiki/Political_geography
72. Zarei, B. and Pourahmad, A., 2006, **Territory of the Country and the Constitution of Iran**, Journal of Geographical Research, Vol. 39, No. 61, PP. 59-72.